

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي (16)

یکشنبه 15- 09- 1435؛ 22- 04- 1391؛ 13- 07- 2014

I. شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي

1. تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَ كَرُمَ صَنَائِعُكَ وَ فَعَالُكَ: اسم‌های مقدس است، و ستایشت برتر، و هدایا و کارهایت سازوار. پس از آن که توسل جست سوی خدای سبحان با اسماء و صفات یاد شده، از پاکی و قداست تمام اسماء الهی یاد فرمود. در فرق بین تسبیح و تقدیس گفته شده است که تسبیح تنزیه صفاتی است، و تقدیس تنزیه ذاتی. شیخ عبدالکریم جیلی در شرح اسم القدوس، چنین می‌فرماید: اوست که منزّه است از سائر صفات نقص، تنزیهی ذاتی، نه تنزیهی صفاتی. و فرق بین تنزیه ذاتی و تنزیه صفاتی آن است که تنزیه ذاتی سلب چیزی است از کسی که آن چیز از صفات او نیست به هیچ وجهی از وجوه، چنانچه سلب می‌کنی چوب را از مروارید، و می‌گویی منزّه می‌دارم مروارید از آنکه چوب باشد. پس، شاید تعبیر "تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ" دلالت بر آن داشته باشد، که پاکی اسماء الهی از هر نقصی پاکی ذاتی است، و به تقدس ذات اقدس او از هر نوع نقصی بر می‌گردد. در هر صورت، عرض می‌کند، الهی همه اسماء تو پاک و منزّه هستند، فرق‌هایی که ما بین آنها می‌گذاریم، متناسب با ظرفیت‌ها و نیازها ماست، ثناء و ستایش تو برتر از آن است که ما قادر بر انجام آن باشیم، ما را دعوی حمد و ثناء تو چگونه زبید در جایی که در دست دارنده پرچم حمد و خداوندگار نیایش و ثنا بر عجز از ثنایی تو گواهی داد با قول خویش، "لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ" (من نمی‌توانم ستایشی نمایم تو را، تو چنانی که خود ستودی خود را).

مولانا، دفتر پنجم مثنوی:

- ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من
- مقدس و پاکی در ذات و اسماء و صفات در تنزیه، و در ستایش و تحمید و تشبیه نیز منزّه و پاکی، و هدایا و کارهایت کریمانه است و بنده پرور.
2. أَنْتَ إِلَهِي! أَوْسَعُ فَضْلاً، وَ أَعْظَمُ حِلْماً مِنْ أَنْ تُقَاسِمَنِي بِفَعْلِي وَ خَطِيئَتِي: تو، ای معبودم، افزون بخش‌ایات بیش از آن است، و بردباری‌ات بزرگ‌تر از آن که مرا با کارم و خطایم بسنجی. نیکو مقایسه‌ای می‌افکند بین پاکی، و خیر، و راستی مطلق حق و آلودگی، و شرّ، و خطای خلق. عرضه می‌دارد: ای معبود حقّ، که من معرفت دارم و اذعان به قداست و نزاهت تو، و ستوده بودن همه افعال تو، معرفت خود را به فضل فراگیری و حلم عظیمت شفیع قرار می‌دهم نزد تو که کار و خطایم را ملاک سنجش و پاداش من قرار ندهی. در این اشارتی است به تقدّم ایمان و معرفت بر عمل و ریاضت.
 3. فَالْعَفْوُ، الْعَفْوُ، الْعَفْوُ، سَيِّدِي! سَيِّدِي! سَيِّدِي! پس، عفو فرما، عفو فرما، عفو فرما، سرورم، سرورم، سرورم. "الْعَفْوُ" از اسماء حسناى خدا تعالى است.
- شیخ عبدالکریم الجیلی در الکمالات الإلهیه، در شرح این اسم مبارک چنین می‌گوید: آن است که نمی‌گیرد مجرم را به فعلش، بلکه ترک می‌کند از او نسبت انجام گستاخی را بدو، زیرا او در حقیقت انجام نداده است آن را. همانا خدا فاعل اصلی است، پس تفضل می‌فرماید بر آن مظهری که مجرم نامیده می‌شود با رفع نسبت انجام جرم از او، با نسبت دادن خدا آن را به خودش بدون تغییر آن مظهر. پس، نجات می‌یابد آن مظهر از عذاب مجازات با آن فعل و اگر عذاب می‌کرد او را بدان فعل، عدل می‌بود. و توضیح بیشتر آنکه فاعل حقیقی که خداست عین آن مظهری است که مجرم نامیده می‌شود. پس، عذاب او تعالی نیست مگر به خود فعلش، که مجازاتی است بدون ظلمی. پس، برای اوست فضل، و برای اوست عدل.
- و این اسم از اسماء افعال است، و صفتش عفو است، با إسکان "فاء"، و آن عبارت است از معامله‌ای که فضل نامیده می‌شود، نه عدل. و فرق بین "الْعَفْوُ" و "الْغَفَارُ" در اوّل این باب گذشت. والله أعلم.
- [در آنجا فرمود: فرق بین "الْعَفْوُ" و "الْغَفَارُ" آن است که "الْعَفْوُ" در می‌گذرد از ذنب، و عقوبت نمی‌کند بر آن، ولی "الْغَفَارُ" در می‌گذرد از ذنب، سپس تبدیل می‌کنندش به حسنه، و می‌پوشاند آن قُبْح را با حُسْنی که هبه می‌کند او را، زیرا "غفر" یعنی پوشاندن، و "عفو" یعنی صفح (درگذشتن)].
- شاید سه بار تکرار شدن عفو به ازای ذنب ذات و صفت و فعل عبد بوده باشد، و سه بار آمدن "سَيِّدِي" نیز در برای معرفت به ذات و صفات و افعال حقّ بوده باشد.
4. اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ: بار الهی، ما را مشغول بدار به یاد خودت! از آنجا که اشتغال به چیزی همراه است با باز ماندن و بی توجهی به هر چیز دیگری، درخواست مشغول شدن به یاد خدا دلالت دارد بر برتری آن بر هر عبادت و طاعت دیگری، بلکه آنها هم با یاد خدای سبحان ارزش حقیقی خود را می‌یابند. خدای تعالی می‌فرماید، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا

اللَّهُ ذِكْرًا كَثِيرًا" (33:41 الأحزاب) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار). سخن در مورد یاد خدا بسیار است، و در این ارتباط بحث‌های مبسوط بسیاری در کتاب‌های اهل عرفان آمده است، لیکن اینجا در بیان اهمیت ذکر به همین بسنده می‌کنیم که امام علی بن الحسین علیهما السلام از خدای تعالی اشتغال بدان و انصراف از غیر آن را درخواست می‌کند. گفته‌اند برترین درجه ذکر، فنای ذکر و ذاکر است در مذکور. حافظ:

هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود	هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود
به جفای فلک و غصه دوران نرود	از دماغ من سرگشته خیال دهند
تا ابد سر نکشد و از سر پیمان نرود	در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
برود از دل من و از دل من آن نرود	هر چه جز بار غمت بر دل مسکین من است
که اگر سر برود از دل و از جان نرود	آن چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت
درد دارد چه کند کز پی درمان نرود	گر رود از پی خوبان دل من معذور است
دل به خوبان ندهد و از پی ایشان نرود	هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان

مولانا، دفتر ششم مثنوی:

این قدر گفتیم باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

5. وَ أَعِدْنَا مِنْ سَخَطِكَ: و پناه ده ما را از خشم! چون خدای تعالی ناخشنود شود از بنده‌اش، روی کریم خود را از او بگرداند، و این همان خشم اوست. پس، عرض می‌کند: بارالها، هیچ بیم و خوفی نیست مگر آن که از ما ناخشنودی تو. در دعای عرفه سالار شهبان، امام حسین علیه السلام چنین آمده است، "إِلَهِي فَلَا تُخْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنْ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي" (بارالها، پس خشم خود را بر من مبار، و اگر بر من خشم نکرده باشی، باکی ندارم، منزهی تو، جز اینکه در عین حال عافیت تو وسیعتر است برای من). خدایا، از ناخشنودی و خشم تو بر خود بیمناک می‌باشیم، و از آن جز تو پناهی نداریم. در قرآن کریم چنین آمده است، "فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ" (51:50 الذاریات) (پس به سویی خدا بگریزید که من از او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم).

نقل شده است که رسول الله صلوات الله و سلامه علیه در بخشی از سجودش چنین می‌گفت، "اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتَنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ" (بار الها، پناه می‌برم به رضای تو از سخط تو، و پناه می‌برم به معافات تو از عقوبت تو، و پناه می‌برم به تو از تو، نمی‌یابم ثنایی بر تو، تو آن چنانی که خود ثناء کرده ای خود را). در این اشارتی است به فنای افعالی، و صفاتی، و ذاتی. پناه بردن به رضایت و خشنودی خدا از ناخشنودی و خشم او فنای صفاتی است، که با فانی ساختن صفات عبد در صفات حق حاصل می‌شود.

6. وَ أَجْرْنَا مِنْ عَذَابِكَ: و در کنار خود امان ده ما را از عذاب! و جذب کن ما را سوی رحمت خود، و دور بدار ما از عذاب. طلب هم جوار است با خدای تعالی، و مستحجیر کسی است که طلب امان می‌کند از کسی که به جوار او پناه برده است. مولانا، دفتر چهارم مثنوی:

کاشکی او آشنا ناموختی	تا طمع در نوح و کشتی دوختی
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی	تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

7. وَ أَرْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ: و روزی فرما ما را از بخشش‌هایت! با این همه گناه، و در عین عدم صلاحیت، و بی استعدادی، باز روی به درگاه لطف و کرم تو آورده‌ایم، و از تو درخواست داریم، تا از مواهب، خیرات و برکات و کمالات فراوان روزی ما فرمایی، که در آن هیچ رنج و محنت اکتساب نیست. گفته‌اند "هبه" آن است که قرار دهی ملک خویش را برای غیر خودت بدون عوض، و برای آن دو رکن است. یکی تملیک، و دیگری به غیر عوض، و "واهب" چنین عطاء بخشی را گویند. "الواهب" و "الوهاب" از اسماء الله الحسنى می‌باشند، و "الوهاب" مبالغه است در هبه بخشیدن.

8. خدای تعالی دعای راسخان در علم را چنین این گونه حکایت فرمود، "رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ" (3:8 آل عمران) (پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری). مولانا، دفتر دوم مثنوی:

وانک آواز دلش هم بد بود
لیک و هابان که بی علت دهند
آن سه کوری دوری سرمد بود
بوک دستی بر سر زشتش نهند

9. **وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ:** و انعام فرما بر ما از افزون بخشش! و بخشش را بر ما هر لحظه افزون تر فرما، که فقر ما بسیار است و گنجینه های تو پایان ناپذیر است، و فرصت ما بسیار اندک، چه گونه با سعی و تلاشی محدود، بخشی اندک از آن گنجینه نامحدود را تحصیل کنیم؟! پس، تو خود از فضل خود هر لحظه بیشتر و افزون تر ببار بر ما باران نعمت هایت را، که فرصت از دست می شود و ما تشنه لب بر ساحل دریای زلال آب حیات تو محروم مانده ایم، "الْمُفْضِل" نیز از اسماء الله الحسنى است، که در بعضی از ادعیه آمده است.
حافظ:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است
منّت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
بنج روزی که در این مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
غرض این است و گرنه دل و جان این همه نیست
که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست
ور نه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

10. **وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ:** و روزی فرما ما را حج خانهات و زیارت قبر پیامبرت! از میان نعمت های گوناگون خدای تعالی، دو نعمت را یاد می فرماید به سبب اهمیت شان، و هم چنین رعایت ادب. یاد فرمود از زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کنار حج خانه خدا تا بفهماند که این بدون آن ارزشی ندارد. در بیان و توضیح این ارتباط گفتاری را در ادامه از استاد جوادی آملی **مَتَّعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ** خواهیم آورد. در اینجا به طور اجمال می گوئیم، که ایمان به خدای تعالی و طاعت او، در مقام جمع و وحدت است، و ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طاعت او همان ایمان و طاعت خداست در مقام تفصیل و کثرت، و یکی بدون دیگری درست نباشد.

11. **صَلَوَاتُكَ وَ رَحْمَتُكَ وَ مَغْفِرَتُكَ وَ رِضْوَانُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ:** صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر او باد و بر اهل بیتش! از خدای تعالی درخواست می کند تا صلوات خود بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل بیت او علیه و علیهم السلام، که تجلی همان جمع و وحدت هستند در مقام تفصیل و کثرت، قرار دهد. و صلوات بر کسی در حقیقت او را اسوه و ملاک و الگو قرار دادن است، و در پی تحقق خواسته های او بر آمدن است با تلاش برای رسیدن به او و هم گامی و همراهی با او. در خواست رحمت خدای برای آنها هم به معنای استمرار و تداوم رحمتی است که هر لحظه بر آنها افاضه می شود، و هم درخواست بر تجلیات جمالی جدید و بدیع است با اسماء مستأثره بر آنها. مغفرت آنها نیز درخواست آن است که برای همیشه جنبه های بشری و امکانی آنها در حال بطون باقی بماند، و هم چنین نواقص و جنبه های امکانی پیروان و متابعان آنها، که ذنوب آنها هستند، پوشیده شود با اسماء و صفات خدای تعالی. در خواست رضوان خدای سبحان برای آنها نیز تداوم و خشنوی اوست از آنها تا هرگاه که در مقام نفس مطمئنه ظاهر می شوند راضی و مرضی بوده باشند.

12. **إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ:** تو نزدیک باشی و اجابت گر! چنانچه از التحقيق فی کلمات القرآن الکریم نقل شد، اجابت دعوت، یعنی دعاء را نافذ، و کلام را تأثیر گذار، و عمل را نتیجه بخش و مورد قبول قرار دادن.

13. خدای تعالی می فرماید، **"وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ"** (البقرة 2:186) (و چون بندگان من از تو درباره من پرسند [که کجایم]، [بدانند که] من نزدیک هستم، پاسخ دهم دعای دعا کننده را آن گاه که مرا بخواند، پس باید پاسخ دهند مرا و ایمان آورند به من، باشد که ره یابند).

"ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (40:60 غافر) (بخوانید مرا، استجابت کنم برای شما)

"أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ" (27:62 النمل) (آری، کسی هست که جواب گوید مضطر را چون بخواند او را، و بر گیرد آن رنج را).

"الْمُجِيبُ" نیز از اسماء الله الحسنى است. در حدیث قدسی است که خدا شرم دارد از اینکه شرمگین سازد عبدی را که دستش را سوی او افراشته است.
حافظ:

بلاگردان جان و تن دعای مستمندان است
که ببند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد
14. **حَجَّ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ زِيَارَتِ قَبْرِ نَبِيِّ أَكْرَمِ ص:** در اینجا بخشی از گفتار استاد عارف، آیه الله العظمی، جوادی آملی **جَزَاءُ اللَّهِ عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ** را می آوریم:

... تولی عبادی حج، نشانه جمال خداست و تبری سیاسی آن نمونه جلال حق می باشد. همچنین روایاتی که از معصومین (ع) رسیده است به این دو بخش "جمال" و "جلال" (تولی و تبری) اشاره کرده است.

در بیان نورانی امیر بیان، حضرت علی بن ابی طالب (ع) آمده است که "زِيَارَةُ بَيْتِ اللَّهِ أَمْنٌ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ". همچنین حضرتش فرمود: ذات اقدس اله، حج را محور تواضع و فروتنی بندگان خاص خود قرار داد، "جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ اِدْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَسَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ ... وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...". یعنی ذات اقدس اله بار یافتن به حرم امن خود را نشانه فروتنی بندگان خود قرار داد و از بین بندگان، انسان های شنوا و مطیع را انتخاب کرد که به جای انبیا می ایستند و همانند فرشتگان دور عرش خدا طواف می کنند، همان طوری که فرشتگان، حاقین حول عرش اند، زایران بیت الله نیز طایفان حول کعبه و بیت خدا هستند و همان طوری که انبیا منادیان حق اند و فرشتگان منادیان رحمت، زایران و مهمانان بیت الله نیز کاری که انبیا و فرشتگان می کنند در حج انجام می دهند.... اکنون روشن شد که چرا حج چنین پایگاه عمیقی دارد و چرا همه انبیا سعی می کردند که پیام خود را از کنار کعبه به گوش جهانیان برسانند. اگر حج فقط جنبه عبادی و تقرب محض داشت و در گشتن صرف در اطراف احجار خلاصه می شد، این عمل در جاهلیت نیز بود که با يك تفاوت کوتاهی در اسلام ظهور کرد.

بنابراین اساس و روح حج چیز دیگری است. حضرت امام باقر (ع) که مظهر علم ذات اقدس اله و باقر علوم الاولین و الاخرین است، وقتی به مکه مشرف شد، دید مردمی کنار کعبه طواف می کنند، فرمود: "هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية". در جاهلیت نیز این چنین اشواط سبعة داشتند و دور این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد: "إنما أمروا أن يطوفوا بها ثم ينفروا إلينا فيعلمونا بولائهم و مودتهم و يعرضوا علينا نصرتهم"، ثم قرأ قوله سبحانه و تعالى: "فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم". فرمود: دور این سنگ های بی اثر گشتن در جاهلیت نیز رایج بود. این تعبیر که: "احجاز کعبه سود و زبانی نمی رساند" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (ع) آمده است تا زایران کعبه بدانند که در کنار "کعبه گِل"، آن "کعبه دِل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است.

... اما وقتی مردم با جان بیایند تا ولای خود را با اهل بیت (ع) عرضه کنند و آمادگی خود را برای فداکاری و نثار جان و ایثار مال ارائه دهند، "حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر" محقق می شود که ابراهیم خلیل (ع) آن کار را از خدای سبحان چنین درخواست نمود، فرمود: پروردگارا! تسخیر دل های مردم که به اطراف کعبه دل بگردند، به عهده تو است. حضرت امام باقر (ع) فرمود: این طواف صوری بی روح در جاهلیت نیز بود، اشواط سبعة و قربانی سابقه داشت: "هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية"، و اسلام آمد تا به مردم بگوید که گذشته از طواف کنار کعبه سنگ و گلی که "لاتضر و لاتنفع"، آمدن به حضور امام و عرض نصرت کردن، متمم حج است. طبق بیان نورانی حضرت امام باقر (ع) حجی که رهبری در آن حضور و ظهور ندارد، ناقص است: "من تمام الحج لقاء الامام". البته این شامل همه عبادات بوده و اختصاصی به حج ندارد و به عنوان تمثیل است، نه تعیین؛ یعنی نه تنها "من تمام الحج لقاء الامام"، بلکه "من تمام الصلاة لقاء الامام"، همچنین "من تمام الصيام لقاء الامام"، چه اینکه "من تمام الزكاه لقاء الامام" و در پایان حدیث "بنی الاسلام علی خمسة أشياء: علی الصلاة و الزكاه و الحج و الصوم و الولایة"، سخن از "ولایت" است که با کلمه "والی" از آن تعبیر شده: "و الوالی هو الدلیل علیهن". این سخن حضرت امام باقر (ع) که: "من تمام الحج لقاء الامام"، از آیه کریمه "اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دینا" که در حجه الوداع نازل شده، الهام و مدد گرفته است. خداوند سبحان، اسلام همراه با ولایت و رهبری را برای ما پسندیده است. دین خدا پسند، دینی است که با "کمال نعمت" و "تمام ولایت" آمیخته باشد پس نه تنها "من تمام الحج لقاء الامام"، بلکه "من تمام الاسلام لقاء الامام".